

## تحلیلی بر دیدگاه حکیم سنایی غزنوی نسبت به امام حسن مجتبی علیه السلام و معاویه

doostalisanchooli@yahoo.com

دوستعلی سنچولی / استادیار گروه تاریخ دانشگاه زابل  
دریافت: ۹۷/۱/۳۱ پذیرش: ۹۷/۶/۱۷

### چکیده

اهل سنت در ایران، به‌ویژه اندیشمندان آنان، از قرون نخستین اسلامی تاکنون نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله عشق می‌ورزیده و در آثار و تألیفات خویش، به ذکر فضایل آنان می‌پرداخته و از دشمنانشان تبری می‌جسته‌اند. حکیم سنایی غزنوی یکی از شاعران متعهد و سنی‌مذهب ایرانی در قرن ششم هجری است که در آثار خویش، عشق و ارادت خود را به خاندان نبوت و امامان شیعه علیهم السلام بی‌پرده ابراز داشته است. توجه و اختصاص بخشی از اشعار سنایی به بیان فضایل امام حسن مجتبی علیه السلام و دخالت معاویه در به شهادت رساندن آن امام همام و ابراز انزجار از خاندان اموی، ضرورت و اهمیت این تحقیق را بیان می‌دارد. این مقاله، با روش توصیفی - تحلیلی به بیان دیدگاه سنایی درباره گوشه‌ای از فضایل اخلاقی و راز شهادت امام حسن علیه السلام پرداخته است. عشق و ارادت سنایی به امام حسن علیه السلام و دخالت معاویه در شهادت ایشان، از جمله باورهای است که در آثار این شاعر حکیم هویداست.

**کلیدواژه‌ها:** امام حسن مجتبی علیه السلام، سنایی غزنوی، معاویه.

## مقدمه

شعر فارسی یکی از مهم‌ترین کانون‌های تجلی افکار و اندیشه‌های معنوی ایرانیان است. بر اساس پژوهش‌های تاریخی، شعر فارسی قریب سه قرن بعد از اسلام متولد شد (صفا، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۱۶۵) و در قرون چهارم و پنجم به شکوفایی رسید. شاعران فارسی‌زبان از همان آغاز تاکنون به مناسبت‌های گوناگون به تکریم پیامبر ﷺ و پیشوایان دین توجه داشته و به‌ویژه در ابتدای سخن خود، پس از حمد و ستایش خالق هستی بخش، به بزرگداشت و مدح پیامبر ﷺ و اولیای دین پرداخته و گوشه‌ای از شخصیت والای آنها را در آثار خویش منعکس کرده و مدایح و مناقب آن حضرت و خاندانش را زیور و زینت دیوان خود ساخته‌اند. هرچند این‌گونه ستایش‌ها، به‌ویژه ستایش از حضرت علی ﷺ و فرزندان بزرگوارش، در دسرهایی را نیز برای آنها به همراه داشته است. برای مثال، علاقه فردوسی به خاندان عصمت و طهارت موجب شد محمود غزنوی با مذهب و افکار او موافقت نداشته باشد:

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن  
(فردوسی، ۱۳۷۰، ص نوزده).

در سرگذشت سنایی نیز می‌خوانیم که علمای غزنه با کتاب *حدیقه/الحقیقه* مخالفت می‌کنند. شاید مخالفت آنها به دلیل اشعاری بوده که سنایی ضمن آن، بارها عقاید خود را در بزرگداشت شیعه، حبّ آل علی ﷺ، دشمنی با آل ابوسفیان و تبری از اهل رأی و قیاس اظهار کرده است. این مخالفت زندگی سنایی را در معرض خطر قرار داده و ناچار شد برای تبریّه خود و اینکه کتابش با عقاید سنت و جماعت مطابق است، نسخه‌ای را نزد برهان‌الدین ابوالحسن علی‌بن ناصر الغزنوی، معروف به «بریانگر بغدادی» بفرستد. او پس از مطالعه آن، محضری از فقها و علمای دستگاه خلافت گرد کرد تا برابری مضمون‌های حدیقه را با عقاید اسلامی تصدیق کنند (صفا، ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۵۶۱-۵۶۲).

در روزگاری که دستگاه خلافت عباسی به عنوان نماینده مذهب اهل سنت بر جهان اسلام سیطره داشت و ایران هم تحت نفوذ آن بود و عباسیان با علویان در جنگ و نزاع بودند، سخن از تولای حضرت علی ﷺ و فرزندانش و تبری جستن از مخالفان آن بزرگواران، به میان آوردن کار مردان مرد بوده است:

مرا مدح مصطفی است غدی جان من باد جانش را به فدای  
آل او را به جان خریدارم وز بدی خواه آل بیزارم  
دوستدار رسول و آل وی‌ام زان که پیوسته در نوال وی‌ام  
گر بدست این عقیده و مذهب هم بر این بد بداری‌ام یارب!

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۷۴۶).  
به یقین این‌گونه شعرها به قول دکتر شفیع کدکنی در کتاب *تازیانه‌های سلوک*، مربوط به «قطب روشن شعر سنایی» است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۳۳۴-۲۵).

درباره پیشینه تحقیق، باید گفت که تاکنون درباره سنایی غزنوی، آثار فراوانی نگاشته شده که در بیشتر این تحقیقات، به افکار و اندیشه‌های این شاعر بزرگ ایرانی پرداخته شده است؛ اما در باره دیدگاه ایشان درباره امام حسن مجتبی ﷺ و دشمنی‌های معاویه با آن حضرت کاری جدی صورت نگرفته است. مسئله اصلی این پژوهش بررسی دیدگاه حکیم سنایی درباره امام حسن مجتبی ﷺ و معاویه بن ابوسفیان است و پس از آن، به دنبال یافتن پاسخ این پرسش‌هاست:

۱. دیدگاه حکیم سنایی نسبت به امام حسن ﷺ چه بوده است؟  
۲. دیدگاه حکیم سنایی نسبت به معاویه در قبال امام حسن ﷺ چه بوده است؟

۳. نقش معاویه در به شهادت رساندن امام به وسیله زهر چگونگی در اشعار سنایی انعکاس یافته است؟

## فضایل و مناقب امام حسن مجتبی ﷺ

شخصیت والا و سیره انسانی و اخلاقی امام حسن مجتبی ﷺ همواره در کانون توجه سنایی غزنوی بوده است. او از کسانی است که بر تاریخ زندگی پیامبر ﷺ و خاندان گرامی‌اش اشراف کامل دارند. در منابع تاریخی آمده است که پیامبر بزرگوار ﷺ درباره امام حسن ﷺ فرمودند: «انه ریحانتی من الدنيا» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۶): حسن گل خوش‌بویی است که من از دنیا برگرفته‌ام.

امام حسن ﷺ در جود و کرم و شباهت ظاهری به پیامبر خدا ﷺ از همه شبیه‌تر بودند. آن حضرت دو بار تمام دارایی خویش را در راه خدا انفاق کردند و سه بار تمام اموال خود را با خدا تقسیم نمودند و نصف اموال را به مستمندان و فقرا بخشیدند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۷). آری، امام حسن ﷺ در بذل و بخشش و دست‌گیری از بیچارگان و محرومان، سرآمد روزگار خویش و آرام‌بخش دل‌های دردمند و امید‌بی‌پناهان و درماندگان بودند. پیش از آنکه مستمندی ابراز نیاز کند و عرق شرم بریزد، آن حضرت احتیاج وی را برطرف می‌کردند. باره جود و کرم از ایشان پرسیدند، آن حضرت فرمودند: «بخشیدن قبل از درخواست، و اطعام در هنگام

تنگدستی» (مجلسی، بی تا، ج ۱۷، ص ۹۸).

برخی نوشته‌اند که ایشان سرور جوانان بهشت و یکی از دو نفری است که دودمان پیامبر ﷺ منحصرأً از نسل آنان به وجود آمد و یکی از چهار نفری است که رسول خدا ﷺ با آنان در مباحله نصارای نجران حاضر شدند. ایشان یکی از پنج تن اصحاب کسا و یکی از دوازده تنی است که خدا فرمان برداری آنان را بر بندگان خود واجب کرده است. ایشان یکی از کسانی است که در قرآن کریم پاک و منزّه از پلیدی معرفی شده و یکی از کسانی است که خدا دوستی آنان را پاداش رسالت پیامبر دانسته است. یکی از آنان که رسول اکرم ﷺ ایشان را هموزن قرآن و یکی از دو دستاویز گران وزن قرار داده است. ریحانه رسول خدا ﷺ و محبوب اوست، و آن کسی است که پیامبر ﷺ دعا می کردند خدا دوستدار او را دوست بدارد (آل یاسین، ۱۳۸، ص ۲۱).

سنایی با آگاهی از این فضایل و مناقب امام حسن ﷺ بدون تعصب مذهبی، به برخی از این ویژگی‌های منحصر به فرد آن امام همام و نور چشم پیامبر خدا ﷺ اشاره کرده است.

او در کتاب ارزشمند *حدیقه الحقیقه و تسریعه الطریقه*، به بیان مناقب و فضایل امام حسن ﷺ می‌پردازد و معتقد است: یاد امام حسن ﷺ حزن و اندوه را از دل انسان دور می‌کند. ایشان کسی است که از گیسوانش بوی حضرت علی ﷺ می‌آید. قره‌العین مصطفی، سیدالقوم اصفیا، خلف بحق انبیا، جگر و جان علی ﷺ و زهرا ﷺ دیده و دل حبیب و مولی، همچون بهار بر وضع و شریف منصف، خوب رو، پاک، لطیف، فلک جامه کوه زهره دواج، قمر تخت مهر پروین تاج است. امام حسن ﷺ کسی است که نشانه‌های صدق و مهتری در وجودشان نمایان، و همچون پیامبر بزرگوار ﷺ دارای خلق عظیم است که خداوند درباره ایشان فرمود: «و انک لعلی خلق عظیم» (قلم: ۴).

سنایی درباره امام حسن ﷺ سروده است:

بوعلی آن که در مشام ولی  
قره‌العین مصطفی او بود  
آنچنان در آن صدف او بود  
جگر و جان، علی و زهرا را  
چون بهار است بر وضع و شریف  
فلک جامه کوه زهره دواج  
در سیادت، شرف مؤید اوست  
نسبش در سیادت از سلطان  
آید از گیسوانش بوی علی  
سیدالقوم اصفیا او بود  
انبیا را به حق خلف او بود  
دیده و دل، حبیب و مولی را  
منصف و خوب رو و پاک و لطیف  
قمر تخت مهر پروین تاج  
در رسالت، رسول و سید اوست  
حسبش در سعادت از یزدان

چون علی در نیابت نبوی  
کوشر داعی و عدو داعی  
نامه دوست حاکی دل اوست  
دوست را چیست به زنامه دوست؟  
منهج صدق در دلایل او  
مهتری زنده در مخایل او  
بود مانند جد به خلق عظیم  
پاک علق و نفیس عرق و کریم  
فلذهای بود از دل زهرا  
جده او خدیجه کبری.

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۲-۲۶۳).

سنایی در ادامه، به شهادت امام حسن مجتبی ﷺ بر اثر خوردن زهر اشاره می‌کند و این گونه تأثر خود را با زبان شعر از این واقعه ابراز می‌دارد:

زهرا قهر عدو هلاکش کرد  
فقد تریاک دردناکش کرد  
پاک ناید ز مردم بی‌باک  
عود ناید ز دود چوب اراک  
ماه در چشم او هلال نمود  
زهرا در کام او زلال نمود  
زان که زان واسطه چشیدن زهر  
وان ز دشمن بسی کشیدن قهر  
بجهانید جانش از ره خلق  
برهانیدش از ذنات خلق  
روز باطل چو حق شود پنهان  
اهل حق را تو به ز کور مدان  
پای باطل چو دست برتابد  
دل دانا به مرگ بشتابد  
چون جهان حیز را امیر کند  
زال زر روی چون زریر کند  
گرچه این بد به روی او آمد  
پشت اقبال سوی او آمد  
بود با این دژم دلی همه روز  
همچو خورشید دهر شهر افروز  
(همان، ص ۲۶۳).

سنایی غزنوی پس از بیان این تأثر و اندوه، دوباره رشته سخن را به توصیف امام حسن ﷺ می‌کشد و به بیان فضایل و مناقب آن امام همام می‌پردازد:

آن بهی طلعت بزرگ‌نسب  
آن ز علم و ورع چراغ عرب  
خواسته چون خرد ز بهر پناه  
شرف از منصب کریمش جاه  
خاطرش همچو بحری اندر شرع  
راسخ اصل بود و شامخ فرع  
مسند و مرقدش بر از افلاک  
مشرب و منهش ز عالم پاک  
مشرب عرق و منهل جگرش  
بود از حوض جدش و پدرش  
مانده آباد از سخای کفش  
خاندان نبوت از شرفش.

(همان، ص ۲۶۳-۲۶۴).

توصیفات سنایی از امام حسن ﷺ با آنچه مورخان و راویان در خصوص آن امام نقل کرده‌اند، مطابقت دارد و این امر نشان‌دهنده توانایی علمی او نسبت به تاریخ و روایات اسلامی است. برخی گفته‌اند: «پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوا، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دست‌گیری از

ما را باید که امامی به حق باشد. چنان که سنت مصطفی - صلی الله علیه - و اکنون علی بن ابوطالب برجایست، و معاویه ترا اینجا فرستادست، و هشتاد هزار مرد از اهل تهلیل میان ایشان کشته شده، باید که این خطبه و نماز به حق باشد. برین جمله که هست نیز رضا ندهیم، و این به حضور حسن بصری و عمر بن عبدالله بن فخر و المهلب بن ابی صفره بود، و قطری بن الفجاه و سادات و علما و بزرگان بودند. پس عبدالرحمان گفت: من اکنون آنجا روم تا این کار بر جای قرار گیرد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹).

به عقیده مردم سیستان، معاویه شایسته خلافت نبود؛ زیرا به عقیده آنان، معاویه با امیرمؤمنان علی علیه السلام جنگ کرده بود و در آن جنگ بسیاری از مهاجر و انصار کشته شدند و جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند که عمار بن یاسر از آن جمله بود. مردم سیستان گفتند که معاویه بر خلافت لایق نیست و به خلافت او راضی نمی شویم و به عبدالرحمان گفتند که چون تو را با ما حق آشنایی قدیم است دست از تعرض تو برداشتیم (سیستانی، ۱۳۸۹، ص ۴۹). بدین سان آنان مخالفت خود را با خلافت بنی امیه اعلام کردند و پس از آن نیز در فرصت‌های مناسب علیه حکومت آنها دست به اعتراض و شورش زدند که در تاریخ سیستان به آن اشاره شده است.

مردم این نواحی همچنان محبت و ارادت خود را پس از شهادت حضرت علی علیه السلام نسبت به ایشان حفظ نمودند؛ زیرا زمانی که معاویه در اوج قدرت بود و دستور داده بود تا حضرت علی علیه السلام را بر روی منابر و در خطبه‌ها سب و لعن نمایند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۶۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۱۵)، از این کار ناپسند خوداری کردند. یاقوت حموی در توصیف مردم سیستان می‌گوید که به دستور معاویه، همه در شرق و غرب قلمرو جهان اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن کردند، ولی مردم سیستان از این امر خوداری نمودند. کدام شرف و افتخار بزرگ‌تر از خودداری و امتناع آنها از لعن و سب برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منابرشان است، درحالی که بر منبرهای مکه و مدینه آن حضرت لعن می‌شد؟ (یاقوت حموی، ۱۹۵۵، ج ۳، ص ۱۹۲). البته مخالفت آنان با دستورالعمل معاویه برایشان هزینه‌های سنگینی دربر داشت که با جان و دل پذیرای آن شدند. وقتی مردم از سب حضرت علی علیه السلام خودداری کردند، «از دار الظلم بنی امیه فرمان رسید که از هر یک نفر یک مثقال طلا بازیافت نمایند. چون مردم بی‌اکراه آن وجه را

بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود، زبازد خاص و عام بود. وجود گرمی آن حضرت آرام‌بخش دل‌های دردمند، پناهگاه مستمندان و تهی‌دستان، و نقطه امید درماندگان بود (پیشوایی، ۱۳۸۳، ص ۸۸).

سنایی در جای دیگر نیز با ذکر اشعاری ارادت و عشق خود را به حضرت علی علیه السلام و فرزندان ایشان و بیان فضایل آنان چنین نشان می‌دهد:

جز کتاب الله و عترت زاحمد مرسل نماند  
یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن  
از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی

عالم دین را نیارد کس معمر داشتن  
از پی سلطان دین پس چون روا داری همی

جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن  
گر همی خواهی که چون مهتر بود مهتر قبول

مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن  
هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن

جز به حبّ حیدر و شبیر و شبّر داشتن  
(سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۴۷۰).

«شبّر» نام امام حسن علیه السلام و «شبیر» نام امام حسین علیه السلام است که نام‌های فرزندان هارون برادر حضرت موسی علیه السلام بود و پیامبر صلی الله علیه و آله این نام‌ها را بر آنان گذاشتند (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۵). حکیم سنایی ضمن بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام، تحصیل بهشت و خلود در آن را تنها در سایه دوستی حضرت علی علیه السلام و فرزندانش، امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌داند.

## دیدگاه حکیم سنایی درباره معاویه و خاندان ابوسفیان

سنایی غزنوی همانند بیشتر ایرانیان حقیقت‌جو، از امویان دل خوشی نداشت و ارادت خود را نسبت به حضرت علی علیه السلام و خاندانش ابراز می‌داشت. قبل از سنایی نیز مردم نواحی شرقی ایران محبّ اهل بیت علیهم السلام و مخالف بنی امیه بودند. مؤلف تاریخ سیستان می‌نویسد: مردم سیستان از ارادتمندان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و تمایل خود به امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام را از همان دوران زمامداری ایشان نشان داده‌اند و آن حضرت را امامی بر حق می‌دانسته‌اند؛ زیرا پس از جنگ صفین، که میان حضرت علی علیه السلام و معاویه روی داد، عبدالرحمان بن سمره از سوی معاویه به حکومت سیستان فرستاده شد. او وقتی به سیستان آمد، مردم به حکومت وی راضی نشدند و گفتند:

گرچه دارم گناه بسیاری نیستم در زمانه بازاری  
 دو سبب را امید می‌دارم گرچه آلوده و گناه‌کارم  
 که نجاتم دهی بدین دو سبب زین چنین جمع بی‌خبر یا رب  
 آن یکی حبّ خاندان رسول حبّ آن شیر مرد جفت بتول  
 و آن دگر بغض آل بوسفیان که از ایشان بدو رسید زیان  
 مر مرا زین سبب نجات دهی وز جهنم مرا برات دهی  
 (سنایی غزنوی، بی‌تا، ص ۶۴۳).

سنایی در بیتی از *حدیقه الحقیقه*، شهادت امام حسن علیه السلام را به معاویه نسبت می‌دهد و عنوان «خال المؤمنین» وی را زیر سؤال می‌برد و در این زمینه می‌گوید:

خال ما داد بهر دنیا را زهر مر نور چشم زهرا را  
 (همان، ص ۲۶۱).

مقصود از «خال» در اینجا معاویه است؛ زیرا *امّ حبیبیه*، رمله دختر *ابوسفیان* و خواهر معاویه یکی از زوجات پیغمبر بود و چون زنان پیغمبر را «امّ المؤمنین» می‌گفتند، از این نظر، معاویه را، که برادر امّ حبیبیه بود، «خال المؤمنین» می‌خواندند (رضوی، بی‌تا، ص ۳۹۷). *امّ حبیبیه* قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله همسر *عبیدالله بن جحش* بود که همراه وی به حبشه مهاجرت کرد و در آنجا *عبیدالله* به دین مسیحیت گروید و در همان جا نیز درگذشت (واقعی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۷۷). البته سنایی معاویه را شایسته چنین لقبی نمی‌داند و معتقد است:

اگر به ناچار مؤمنان را خالی باید، پسر *ابوبکر* را باید خال بدانند. زیرا مسلماً عایشه از خواهر معاویه، *امّ حبیبیه* افضل و بهتر است. پس برای خالی ما، برادر عایشه، که *محمد بن ابوبکر* است، اولی تر است:

گر همی خال بایدت ناچار پور بوبکر را به خال انگار  
 عایشه به بود ز خواهر او خال ما به بود برادر او  
 (سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۱).

سنایی با ذکر نام برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، همانند حفصه دختر عمر و زینب دختر *جحش بن ربیع بن قیس*، که قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله به عقد *زبیر بن حارث* درآمد بود و از او طلاق گرفت و به عقد پیامبر درآمد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۰۶۶) و زینب دختر *خریمه بن حارث*، که «امّ المساکین» خوانده می‌شد (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۴) و *میمونه* و *ریحانه* می‌گوید: زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله، حفصه، زینب، زینب بنت *خریمه*، *میمونه* و *ریحانه* بودند و همه زن‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و مادران ما بودند؛ از چه روی، از میان آنها، دختر

ادا نمودند، رفته رفته آن وجه به ده مثقال طلا رسید. چون دریافتند که بالطوع و رغبه هر چیز که طلب شود می‌دهند و مرتکب آن عمل شنیع نمی‌شوند، حکم کردند که در بازار سرهای زنان اکابر آنجا را بتراشند تا بگفتن آن کلمه زشت راضی شوند. آن توفیق یافتگان به این امر راضی شدند و به سبّ حضرت امیر راضی نشدند. چون دیدند که به هیچ وجه به این گفت‌وگو همدستان نشدند دست از ایشان داشتند. از آن زمان تا حال، به محبت اهل بیت راسخ و ثابت قدمند» (سیستانی، ۱۳۸۹، ص ۶).

وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام به مردم سیستان رسید، علیه یزید شورش کردند و حاکم وی را از سیستان بیرون راندند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷). *شوشتری* درباره ارادت *عمرو لیث* به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمنی با بنی امیه آورده است که روزی *عمرو* نگاهی به سپاهش که تعداد آنها به ۱۲۰ هزار تن می‌رسید، افکند و شروع به گریه کرد. سبب را از او پرسیدند. وی گفت:

واقعه کربلا پیش خاطر آمد آرزو بردم که چرا آن روز با این لشکر در آن صحرای خون خوار نبودم به وقتی که شاهزاده حسین علیه السلام در میان لشکر درمانده بود من با این جماعت حاضر شدمی و دمار از دشمنان اهل بیت برآوردمی، یا جان فدا کردمی یا فتح و ظفر به پایان بردمی (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۴۲).

شاعران سیستانی درباره ارادت *عمرو لیث صفاری* نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه سروده‌اند:

ز حبّ علی بود و اولاد او که شد رتبهام در جنان پر زضو  
 کسی را سزد خاک حسرت به سر که از حبّ حیدر ندارد خبر  
 امامم علی پیشوایم علی است به راه یقین رهنمایم علی است  
 ز نامش شود شادمان جان من ولای علی اصل ایمان من  
 (صبوری، ۱۳۸۶، ص ۸۱).

غزنه، محل رشد و نمو حکیم سنایی در قرون نخستین اسلامی، جزو حدود و قلمرو سیستان بوده است و مردم این منطقه به اهل بیت علیهم السلام ارادت داشته و از خاندان *ابوسفیان* متفر بودند. به همین سبب، سنایی غزنوی نیز از معاویه و یزید و خاندان او بد می‌گوید و از آنها پروا نمی‌کند:

نخورم غم گر آل بوسفیان نشوند از حدیث من شادان  
 (سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۷۴۶).

سنایی در جایی حبّ علی علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بغض و کینه از آل *ابوسفیان* را دو عامل نجات و آمرزش گناهان خود از طرف پروردگار می‌داند و بدان امید بسته است:

ابوسفیان ام‌المؤمنین شد و معاویه مخصوص به خالی ما گردید:

حفصه و زینب و دویم زینب آنکه او را خزیمه بودش اب  
باز میمونه بود و ریحانه که شد آراسته بدو خانه  
چون فتادی به دخت بوسفیان که ازو گشت خاندان ویران  
این همه جفت مصطفی بودند جملگی مادران ما بودند  
هر یکی را برادران بودند مصطفی را بسان جان بودند  
از چه مخصوص شد به خالی ما ابن سفیان زیان حالی ما؟  
(همان، ص ۲۶۱).

او در پایان، به خود هشدار می‌دهد که این قصه ناخوش را کوتاه کند و در ثنای امیر برگزیده، امام حسن علیه السلام که قره‌العین مصطفی علیه السلام و شاه اسلام و شرع و خسرو دین است، سخن بگوید:

ای سنایی، سخن دراز مکش کوتاهی به ز قصه ناخوش  
جای تطویل نیست در گفتار اختصار اندرین سخن پیش آر  
بگذر از گفت‌وگوی بیهوده تا شوی سال و ماه آسوده  
ای سنایی، بگوی خوب سخن در ثنای گزیده، میر حسن  
قره‌العین مصطفای گزین شاه اسلام و شرع و خسرو دین  
(همان، ص ۲۶۱-۲۶۲).

به طور مسلم اگر بحث قربت و وابستگی به پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شود، امام حسن علیه السلام بر معاویه و دیگران برتر است. وقتی معاویه پس از ماجرای صلح تحمیلی بر امام حسن علیه السلام وارد مسجد کوفه گردید و در بین مردم از حضرت علی علیه السلام به بدی یاد کرد، امام حسن علیه السلام بلند شد و فرمود: «ای تو که علی علیه السلام را به زشتی یاد کردی، من حسن علیه السلام هستم و پدرم علی علیه السلام است. تو معاویه هستی و پدرت صخر است. مادر من فاطمه علیه السلام است و مادر تو هند. جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جد تو حرب. جد من خدیجه علیه السلام است و جد تو قتیله... اکنون لعنت خدا بر هر کدامان که گم‌نام‌تر و بدنام‌تر و فرومایه‌تر و کافرتر و منافق‌تر هستیم! گروهی از مردم مسجد فریاد کشیدند: «آمین» (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ص ۷۹). امام علیه السلام بدین گونه برتری نسبی خود و قرابتش را با پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردند و چهره واقعی معاویه و خاندان ابوسفیان را به مردم نشان دادند.

نام معاویه و خاندان او نزد بیشتر ایرانیان، به ویژه نواحی شرقی ایران، ناخوشایند بود؛ زیرا معاویه و خاندان وی با کنار گذاشتن ارزش‌های اصیل اسلامی و انسانی و تکیه بر سیاست برتری نژادی و تحقیر اقوام غیر عرب، ایرانیان را از خود متفر ساختند. نوشته‌اند: در سال

۱۲۷ هجری، وقتی عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب برای درخواست کمک مردم سیستان و خراسان برای مبارزه با بنی‌امیه به این مناطق آمد، حاکم هرات، که مالک بن هیثم نام داشت، از وی اصل و نسبش را پرسید و وقتی خود را معرفی کرد مالک به او گفت که نام معاویه از اسامی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. عبدالله به او گفت: معاویه بن ابوسفیان به پدرش اصرار کرد که نام وی را بر فرزندش بگذارد و عبدالله به سبب اصرار معاویه پذیرفت و معاویه صد هزار درهم برای او فرستاد. مالک به او گفت: شما نام پلید را با یک بهای کم خریدید؛ پس توقع یاری از من نداشته باش (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۵، ص ۳۷۴).

بنی‌امیه و خاندان ابوسفیان نزد بیشتر ایرانیان، حتی پیروان مذهب اهل سنت، وجه خوبی نداشتند و حکیم سنایی در چنین سرزمینی با چنین مردمی زندگی می‌کرد. علاوه بر این، وی اندیشمند و طالب حقیقت بود و بر وقایع تاریخی صدر اسلام تسلط داشت.

#### نظر سنایی درباره شهادت امام حسن علیه السلام

با نگاهی به منابع، درمی‌یابیم تنها تعداد معدودی همانند ابن‌قتیبه وفات امام حسن علیه السلام را به طور طبیعی و بر اثر بیماری ذکر کرده‌اند (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۱۹۷). البته همین نویسنده نیز به دنبال این مطلب اشاره کرده که معاویه به حاکم مدینه دستور داده بود که همواره خبرهایی درباره امام برایش گزارش دهد و او نیز چنین می‌کرد. وقتی خبر از دنیا رفتن امام را به اطلاع معاویه رساندند، معاویه بسیار خوشحال شد، تا جایی که سجده شکر به جای آورد. آنان که با وی بودند، همچون او سجده شکر به جای آوردند (همان، ص ۱۹۷). ابن‌خوشحالی و سجده شکر معاویه دشمنی بیش از حد معاویه با امام را می‌رساند و چه‌بسا که برای شهادت آن حضرت نقشه کشیده بود. معاویه در سنین کهولت قرار گرفته بود و نمی‌توانست وضعیت جانشینی خویش را بالاتکلیف بگذارد. به همین سبب، سعی می‌کرد تا موانع به خلافت رسیدن پسرش یزید را از پیش‌روی او بردارد. برخی می‌گویند که وجود امام حسن علیه السلام و سعید بن ابی‌وقاص از مهم‌ترین این موانع محسوب می‌شدند و به همین سبب، معاویه این دو را با زهر مسموم کرد (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ص ۸۱).

هنوز مدت کوتاهی از شهادت امام حسن علیه السلام نگذشته بود که معاویه از مردم شام برای یزید بیعت گرفت (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸). برخی شهادت امام حسن علیه السلام را با توطئه و دسیسه معاویه

مسلم بن عقیل، جای خانه‌ای را که مسلم در آن پنهان شده بود، به عیبالله بن زیاد، حاکم کوفه، خبر داد (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۳۱۸؛ بلاذری، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۸۲). خاندان اشعث روابط خوبی با اهل بیت پیامبر ﷺ نداشتند و برعکس با بنی امیه، روابط و مراودات حسنه‌ای برقرار کرده بودند و در خدمت سیاست مکارانه معاویه و خاندان وی قرار گرفتند.

سنایی آنجا که ماجرای شهادت امام حسن مجتبیٰ ﷺ را شرح می‌دهد، به جعله بنت اشعث اشاره می‌کند و او را زنی ناپاک و بد می‌داند و آرزو می‌کند که جهان از وجود چنین زنانی پاک شود. او در این خصوص، فقط به ذکر همین نکته اکتفا می‌کند؛ شاید به این امام است: راست کرد و بداد آن ناپاک که جهان باد از چنان زن پاک جعده بنت اشعث آن بد زن که ورا جام زهر داد به فن (سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۴-۲۶۵).

لطف سخن سنایی و اوج تأثر او آن‌گاه نمایان می‌گردد که امام حسین ﷺ از برادرش، امام حسن ﷺ، می‌پرسد که چه کسی به تو زهر داده است؟ امام حسن ﷺ در پاسخ برادر این‌گونه سخن می‌گوید:

گفت با ستوده میرحسین آن مر اشراف را چو زینت و زین زهر جان مر تو را که داد بگوی؟ گفت: غمز از حسن بود، نه نکو جد من مصطفی امان زمان پدرم مرتضی امین جهان جدّه من خدیجه زین زمان مادرم فاطمه چراغ جنان جمله بودند از خیانت و غمز پاک و پاکیزه خاطر و دل و مغز من هم از بطن و ظهر ایشانم گرچه جمع از غم پریشانم نه کنم غمز و نه بوم غماز خود خدا داند آخر و آغاز هست دانا به باطن و ظاهر چون توانا به اول و آخر آنکه فرمود و آنکه داد رضا خود جزا یابد به روز جزا (همان، ص ۲۶۴-۲۶۵).

برخی نوشته‌اند: عمیرین اسحاق گفت:

نزد حسن بن علی ﷺ بودیم. پس حسن ﷺ به آبریز شد و سپس بیرون آمد و گفت: بارها زهر خورنده شده‌ام، ولی مثل این بار خورنده نشده‌ام. بخشی از جگر خویش را بیرون انداختم. پس خود دیدم که با چوبی که همراه داشتم آن را زیر و رو می‌کنم. حسین ﷺ به او گفت: ای برادر، چه کسی تو را سم خورنده است؟ حسن ﷺ گفت: چه می‌خواهی بکنی؟ آیا می‌خواهی او را بکشی؟ گفت: آری. گفت: اگر آن باشد که من گمان می‌کنم پس انتقام خداوند شدیدتر است، و اگر غیر

می‌دانند. معاویه، جعله دختر اشعث بن قیس را، که همسر امام بود، فریب داد تا امام را با دادن زهر مسموم سازد. معاویه به جعله قول داده بود که پس از شهادت امام، او را به عقد پسرش یزید در خواهد آورد. اما به عهدش وفا نکرد و پس از شهادت امام، فقط صد هزار درهم برای جعله فرستاد و به او پیغام داد که ما زندگی یزید را دوست داریم؛ اگر چنین نبود تو را برای او می‌گرفتم (ابوالفرج علت که عامل اصلی کسی دیگر است، و یا شاید بدان سبب که این زن هر چه باشد، همسر اصفهانی، بی‌تا، ص ۸۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۸).

مسعودی می‌نویسد: امام حسن ﷺ گفته بود: شربت وی کارگر افتاد و به آرزوی خود رسید. به خدا، به وعده خود وفا نمی‌کند و سخن او درست نیست. یکی از شعرای شیعی سروده است:

تَأْسَ فِكْمَ لَكَ مِنْ سَلْوَةٍ تَفَرَّجَ عَنْكَ غَلِيلَ الْحَزَنِ  
بِمَوْتِ النَّبِيِّ، وَ قَتَلَ الْوَصِيَّ وَ قَتَلَ الْحُسَيْنِ، وَ سَمَّ الْحَسَنِ

ترجمه: صبوری کن که مرگ پیغمبر و کشته شدن وصی و حسین و مسموم شدن حسن تسلیتی است که غم‌های سخت دیگر را می‌برد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۸).

جعله، دختر اشعث بن قیس، رئیس قبیله کنده بود. اشعث در سال دهم هجرت مسلمان شد و در جریان ارتداد و سرپیچی قبایل در اوایل خلافت ابوبکر، مرتد و مؤذن سجاج، که مدعی پیامبری بود، گردید (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۰). سپس تسلیم سپاه اسلام شد و نزد ابوبکر آمد و خلیفه هم وی را بخشید و خواهرش ام فروه را به همسری اشعث درآورد، که محمد پدر عبدالرحمن و اسحاق و قریبه و حبابه و جعله را به دنیا آورد (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۱۰۷؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۳۳).

اشعث در زمان خلافت حضرت علی ﷺ و در طول جنگ صفین و پس از آن، در جریان فتنه‌انگیزی‌های خوارج و نیز بازداشتن مردم از آمادگی برای جنگ مجدد با معاویه، نقش اصلی ایفا نمود. در کتاب فتوح البلدان از او چنین یاد شده است: «وَ كَانَ الْأَشْعَثُ يُكْنَى أَبَا مُحَمَّدٍ وَ يُلقَبُ عَرَفَ النَّارِ» (همان)؛ اشعث، که کنیه‌اش «ابومحمد» بود، به «عرف النار» شهرت داشت؛ یعنی: خائن و فتنه‌برانگیز؛ کسی که آتش فتنه برپا می‌کند. به نظر می‌رسد لقب «عرف النار» به سبب خیانت‌ورزی و فتنه‌انگیزی به او داده شده است.

پسرش محمد در ماجرای کربلا و قیام امام حسین ﷺ علیه یزید، در کنار امویان قرار گرفت و در زمان قیام مختار کشته شد. «عبدالرحمان پسر محمد» کسی است که در زمان نوجوانی، در ماجرای مخفی شدن

و دم از همراهی و پیروی از آن حضرت می‌زدند و در نهان، با دشمنان آن حضرت همکاری و همراهی می‌کردند. وی همان کسی است که با امام حسن علیه السلام نیز بیعت کرد، ولی منافقانه در کنار معاویه قرار گرفت و علیه امام توطئه کرد و دخترش را، که همسر امام بود، وادار ساخت به امام زهر بخوراند.

سنایی همین ماجرا را در یکی از غزل‌هایش این‌گونه بیان می‌دارد:

باده با فرعون خوری از جام عشق موسوی

با علی در بیعت آیی زهر پاشی بر حسن!

(همان، ص ۹۸۷).

همان‌گونه که اشاره شد، سنایی بر زندگانی امام حسن علیه السلام و ماجرای شهادت ایشان آگاهی کامل دارد. او در بخشی از سخن خود، به این نکته اشاره می‌کند که معاویه و یزید به وعده خود وفا نکردند و بدنامی این عمل تا ابد برای آن زن باقی ماند:

حق بگویم من از که اندیشم؟ آنچه باشد یقین شده پیشم

جعدۀ بنت اشعث آن بد زن که ورا جام زهر داد به فن

که فرستاد مر ورا برگوی بر زمین زن سبوی بر لب جوی

آنکه بودش که یافت این فرصت که برو باد تا ابد لعنت

که پذیرفت از او درم به الوف زَر و گوهر که نیست جای وقوف

لؤلؤ هند و عقد مروارید که زمیراث‌های هند رسید

کین نکو عقد مر تو را دادم به تو بخشیدم و فرستادم

گر تو این شغل را تمام کنی خویشتن را تو نیک‌نام کنی

به پسر مر تو را دهم به زنی مر مرا دختری و جان و تنی

تا بکرد آنچه کردنی بودش لیک زان فعل بد بند سودش

آنچه پذیرفته بود هیچ نداد مر ورا در دهان نار نهاد

چون پدر گفت با پسر که زنت جعدۀ باید که هست رای زنت

گفت آن زن که با حسن ده بار نخورد بر روان او، زنهار

به دروغی دهد سرش بر باد از خدا و رسول نارد یاد

من برو دل بگو چگونه نهم؟ به زنیش رضا چگونه دهم؟

با چو او کس چو کز هوا باشد با منش راستی کجا باشد؟

جان به بیهوده کرد در سر کار تا ابد ماند در جهنم و نار

رفت و با خود ببرد بدنامی چه بتر در جهان ز خودکامی؟

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۵-۲۶۶).

سنایی در جایی دیگر از کتاب *حدیقة الحقیقه*، آن‌گاه که به توصیف مرگ پیامبران علیهم السلام می‌پردازد، پس از اشاره به مرگ حضرت

او باشد پس نمی‌خواهم که به واسطه من، خون بی‌گناهی

ریخته شود (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ص ۸۲؛ مسعودی،

۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۲۸؛ انصاری تلمسانی، ۱۳۶۱، ص ۳۲).

پس امام حسین علیه السلام خود زبان به سخن می‌گشاید و حقیقت ماجرا را بر زبان می‌آورد و می‌فرماید که جعدۀ بنت اشعث به تحریک و دسیسه معاویه و یزید امام را مسموم کرده است. سنایی این‌گونه بر امام حسن علیه السلام درود می‌فرستد و رازداری ایشان را می‌ستاید:

سدهزار آفرین، بار خدا بر حسن باد تا به روز جزا

خبر آن دل پر آذر او نشنوی جز که از برادر او

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۶).

سنایی از این موضوع آن قدر متأثر و آزرده‌خاطر است که به محض اینکه واژه «زهر» به ذهن و زبان او می‌رسد، ناخودآگاه ماجرای شهادت امام حسن علیه السلام در ذهنش تداعی می‌شود:

پر از زهر است کام من سنایی خوش سخن رانم

قیامت زهر باید خورد گر دستم سخن گیرد

ولی میراث استادان از این زیبا سخن دارم

حسینی باید از معنی که تا جای حسن گیرد

(سنایی غزنوی، بی‌تا، ص ۱۳۶).

و آن‌گاه هم که در توحید و عرفان سخن می‌گوید و از کشتگان زنده در کوی دین یاد می‌کند، بلافاصله به یاد امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌افتد:

سر برآز از گلشن تحقیق تا در کوی دین

کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن

در یکی صف کشتگان بینی به تیغی چون حسین

در دگر صف، خستگان بینی به زهری چون حسن

(همان، ص ۴۸۵).

باز در جایی دیگر، این‌گونه دو رویی انسان‌های حریص و دنیاطلب

را با تلمیح، به ماجرای شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام نمایان می‌کند:

دعوی ایمان کنی و نفس را فرمان بری

با علی بیعت کنی و زهر پاشی بر حسن

گر خداجویی چرا باشی گرفتار هوا؟

گر صمد خواهی چرا باشی طلب‌کار و ثن؟

(همان، ص ۵۳۰).

روشن است که این اشعار سنایی اشاره به نفاق افرادی همچون اشعث بن قیس اشاره دارد که منافقانه با حضرت علی علیه السلام بیعت کرده

درباره گسترش تشیع در این دوره نوشته‌اند: *سلطان غازان خان* به مذهب شیعه گرایش داشت و به سادات احترام می‌گذاشت و بقاع متبرک امامان شیعه را زیارت می‌کرد و می‌گفت که در خواب رسول خدا را دیده که بین فرزندان خود و فرزندان او دوستی برقرار نموده است (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۵۵). در این زمینه، او برای رفاه حال شیعیان دستور داد: در شهرهای بزرگ، همچون اصفهان، شیراز، تبریز، بغداد و سیواس، دارالسیاده ایجاد کنند و برای امرار معاش آنان، مقرری برقرار سازند (قاشانی، ۱۳۸۰، ص ۹۳).

*سلطان محمد خدابنده*، ملقب به «ولجایتو» زمانی که اختلاف شدیدی بین علمای مذهب اهل سنت مشاهده کرد، از آن مذهب دست کشید و شیعه شد. او دستور داد نام ائمه شیعه را بر سکه‌ها ضرب کنند و مردم ایران نیز به مذهب شیعه روی آورند (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۵۶). *ولجایتو* تحت تأثیر علامه حلی به مذهب شیعه گرایش یافت و فرمان داد مردم را در همه جا وادار به قبول مذهب تشیع کنند (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۲). روند گرایش به تشیع در ایران، در دوره حکومت تیموریان اوج بیشتری یافت، به گونه‌ای که بیشتر حاکمان تیموری برای جلب افکار عمومی، به حمایت از افکار و اندیشه‌های شیعی دست می‌زدند. *شاهرخ* به زیارت امام رضا علاقه داشت و نذوراتی به آن آستان تقدیم می‌کرد و همسرش، *گوهرشاد بیگم*، نیز مسجد جامع کبیر در جوار حرم امام رضا ساخت. در زمان *ابوالقاسم بابر*، شیعیان اجازه بروز و آزادی بیشتری داشتند. در زمان او، خواندن خطبه و ضرب سکه به نام دوازده امام مرسوم شد (شهیدی، ۱۳۹۵، ص ۶۷).

نکته مهم این است که بستر مذهبی، که از مدت‌ها قبل برای گسترش تشیع در ایران شکل گرفته بود، در زمان تیموریان به نهایت رشد خود رسید و مهابیای رسمی شدن شیعه امامیه توسط صفویان گردید.

### نتیجه‌گیری

حکیم سنایی بدون هیچ‌گونه تعصب مذهبی، برخی از فضایل و مناقب امام حسن را با عشق و ارادت نسبت به آن حضرت بیان داشته است. او براساس احادیث و روایات، امام را *قره‌العین مصطفی* و *سید جوانان بهشت* می‌داند و به نسب والای آن حضرت، که به پیامبر خدا و خدیجه کبری و حضرت علی و حضرت زهرا می‌رسد، افتخار می‌کند و صدق و اخلاق کریمه آن امام

آدم تا حضرت خاتم را بار دیگر به شهادت امام حسن اشاره می‌کند و این‌گونه حقیقت ماجرا را به داوری می‌نشیند:

تا بگوید ز حال میرحسن و آن همه خصم چیره بر یک تن و اندر آن کار پور بوسفیان یک‌زمان مر ورا نداده امان از زنی خواست استعانت و عون تا شد او هم جلیس با فرعون (همان، ص ۴۲۲).

سنایی به وضوح، به دخالت معاویه در به شهادت رساندن امام حسن توسط جمله اشاره می‌کند و آن زن را به خاطر این خیانت همشین فرعون می‌داند. *واقدی* می‌نویسد: *جمله دخترتعت به امام حسن مایع زهرآگین* نشانند (واقدی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۳۹) و *معاویه* در ملاقات با *ابن عباس*، که در شام نزد معاویه حضور داشت، با طعن به وی گفت: *شگفتا از حسن که جرعه‌ای از عسل یمنی آمیخته با آب چاه رومه آشامید و درگذشت* (همان، ص ۴۵). *معاویه* همچنین وقتی خبر شهادت امام را دریافت کرد، در حضور *ابن عباس* اظهار خرسندی کرد به گونه‌ای که *ابن عباس* را به واکنش واداشت و به او گفت: *از مرگ او خشنودی و خرسندی مکن! به خدا سوگند تو هم پس از او اندکی زنده نمی‌مانی* (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، ص ۲۶۹-۲۷۰). همچنین *معاویه* وقتی نامه مروان را مبنی بر جلوگیری از دفن امام در کنار قبر جدش، پیامبر دریافت کرد، از وی خشنود شد و به پاس این خدمت، او را به حکومت مدینه گماشت (واقدی، ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۵۰).

همچنان که قبلاً اشاره شد، ایرانیان دوستدار اهل بیت بودند و در مقابل خلفای اموی و عباسی و ظلم و ستم آنان تسلیم نمی‌شدند و به اهل بیت پیامبر عشق و ارادت می‌ورزیدند. همین امر موجب شد که وقتی مغولان دستگاه خلافت عباسی راه، که جلوی گسترش اندیشه‌های تشیع را می‌گرفت، برانداختند فرصت برابر در اختیار شیعیان و اهل سنت قرار گرفت تا به ترویج اندیشه‌ها و معارف عقیدتی خود بپردازند. علمای شیعه از این فرصت بهره بردند و به ترویج معارف شیعی پرداختند. با حمله *هلاکوخان مغول*، دو کانون مهم سیاسی و مذهبی در جهان اسلام نابود گردید. با سقوط «الموت»، مذهب اسماعیلیان، که از پیش گامان مبارزه نظامی در حوزه تشیع بودند، به حاشیه رانده شد و با سقوط بغداد و خلافت عباسی، مرکزیت دینی و سیاسی اهل سنت دچار ضعف شد. تسامح و تساهل مذهبی مغولان موجب رشد مجدد شیعیان امامیه گردید (آژند، ۱۳۶۳، ص ۱۵). گسترش اندیشه شیعه امامیه از مهم‌ترین تحولات تاریخی در دوره حکومت ایلخانان مغول در ایران و نیز مرحله‌ای تعیین‌کننده در سیر تاریخ تشیع در این سرزمین به‌شمار می‌آید.

همام را می‌سپاید، تا جایی که سخن او گاه رنگ تشیع به خود می‌گیرد. این اندیشمند ایرانی همانند اکثریت ایرانیان، از ظلم و ستم خلفای اموی و عباسی به تنگ آمد و عشق و ارادت خویش را به خاندان نبوت بی‌پرده ابراز داشت. او حب علی علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بغض و کینه از آل ابوسفیان را دو عامل نجات و مغفرت گناهان خود از سوی پروردگار می‌داند و بدان امید بسته است. ایشان به حال المؤمنین بودن معاویه ایراد می‌گیرد و می‌گوید اگر این عنوان افتخار است محملین/بوکر برادر عایشه و دیگر برادران همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن، نسبت به معاویه اولی‌ترند.

سنایی در بیان دخالت معاویه در به شهادت رساندن امام حسن مجتبی علیه السلام به خود هیچ‌گونه شک و تردیدی راه نمی‌دهد و ابراز تنفر خویش را از این عمل معاویه و جعه نسبت به آن امام همام اعلام می‌دارد، به‌گونه‌ای که از خلال اشعار او می‌توان تپش دل و عواطف و نیز اندوه و حرمان شاعر را به خوبی احساس کرد. سنایی از اینکه امام حسن علیه السلام نخواست نام کسانی را که به ایشان زهر خورنده بودند فاش کند، خوشحال است و امام را تحسین کرده است. او به وفا نکردن معاویه و یزید به عهد خود با جعه اشاره کرده و آن زن را سرزنش نموده است و همشین فرعون می‌داند که با این عمل، جز بدنامی برای خود باقی نگذاشته است.

حکیم سنایی همانند اکثریت ایرانیان، محب اهل بیت رسول خدا است و از ظلم و ستم خلفای اموی و عباسی دل خوشی ندارد و عشق و ارادت خود را به خاندان رسالت ابراز می‌دارد. ایرانیان از همان صدر اسلام، به اهل بیت علیهم السلام گرایش داشتند و به تدریج که با اندیشه‌های شیعی بیشتر آشنا شدند، به تشیع بیشتر گرایش پیدا نمودند. زمانی که با سقوط دستگاه خلافت عباسی توسط مغولان فرصت برابر در اختیار علمای شیعه و اهل سنت قرار گرفت، اندیشه‌های شیعی در ایران گسترش بیشتری یافت، تا بدان حد که شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ هجری در اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی در ایران، به خود هیچ شک و تردیدی راه نداد.

#### منابع.....

ابن‌اثیر، عزالدین علی، ۱۳۸۵ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.  
ابن‌بطوطه، ۱۳۷۶، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، چ سوم، تهران، آگاه.  
ابن‌عبدالبر، یوسف‌بن محمد، ۱۴۱۲ق، *الاستیعاب فی معرفه الاصحاب*، تحقیق علی محمد البجای، بیروت، دارالجیل.  
ابن‌قتیبه دینوری، ۱۳۸۰، *امامت و سیاست (تاریخ خلفا)*، ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران، ققنوس.  
ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن حسین، بی‌تا، *مقاتل الطالیین*، تحقیق سیداحمد

صقر، بیروت، دارالمعرفه.  
انصاری تلمسانی، محمدبن ابی‌بکر، ۱۳۶۱، *جوهره (در نسب و شرح احوال امام علی علیه السلام و آل او)*، ترجمه فیروز حریرچی، تهران، امیرکبیر.  
آزنده، یعقوب، ۱۳۶۳، *قیام سربداران*، تهران، گستره.  
آل‌یاسین، شیخ راضی، ۱۳۸۸، *صلح امام حسن علیه السلام*، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.  
بلاذری، احمدبن یحیی، ۱۹۸۸م، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبه الهلال.  
پیشوایی، مهدی، ۱۳۸۳، *سیره پیشوایان*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.  
*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۷، تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تهران، معین.  
دینوری، ابوحنیفه، ۱۳۶۸، *اخبار الطوال*، تحقیق و تصحیح عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شبلی، قم، منشورات الرضی.  
رضوی، مدرس، بی‌تا، *تعلیقات حدیقه الحقیقه*، بی‌جا، مؤسسه مطبوعاتی علمی.  
*سنایی غزنوی*، ابوالمجد مجدودبن آدم، ۱۳۷۴، *حدیقه الحقیقه و تسریعه الطریقه*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.  
سنایی، بی‌تا، *دیوان سنایی غزنوی*، اهتمام مدرس رضوی، بی‌جا، سنایی.  
سیستانی، ملک شاه حسین‌بن ملک غیاث‌الدین، ۱۳۸۹، *احیاء الملوک*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.  
شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۲، *تازیانه‌های سلوک* (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)، تهران، آگه.  
شوشتری، قاضی نورالله، ۱۳۷۷، *مجالس المؤمنین*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.  
شهیدی، حمیده، ۱۳۹۵، «سیاست مذهبی سلطان حسین باقر؛ مطالعه موردی: تأثیر تشیع»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال هشتم، ش ۲۹، ص ۸۲-۶۱.  
صوری، ناصح و ظهیر، ۱۳۸۶، *شجره الملوک*، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.  
صفا، ذبیح‌الله، ۲۵۳۶، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، امیرکبیر.  
طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ط. الثانیه، بیروت، دارالثرات.  
فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۰، *شاهنامه*، تهران، جاویدان.  
قاشانی، ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد، ۱۳۸۰، *تاریخ اولجا‌تپو*، به اهتمام مهین همبلی، چ چهارم، تهران، خیام.  
مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، *بحارالانوار*، ترجمه موسی خسروی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.  
مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجره.  
واقفی، محمدبن سعد، ۱۳۸۰، *الطبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، فرهنگ و اندیشه.  
یاقوت حموی، ۱۹۹۵، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.  
یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب، بی‌تا، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر.